

شهید ابراهیم خلیلی راد



از بشارت علی
سازمان جامع سرواران و دو هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	علی
تاریخ تولد	۱۳۵۰/۱۲/۲۵
محل تولد	بوشهر - دیر
تاریخ شهادت	۱۳۶۷/۰۵/۰۱
محل شهادت	سلمچه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	سرستان

زندگینامه

شهید ابراهیم خلیلی راد، در سال ۱۳۵۰ در خانواده تهیدست، مذهبی و پای بند به اسلام و قوانین اسلامی، از پدر و مادری با ایمان و با تقوا در روستای سرمستان چشم به جهان گشود. در سن هفت سالگی وارد دبستان ۲۲ بهمن در زادگاهش، برای تحصیل و آموختن علم و دانش، قدم نهاد و تا کلاس پنجم ابتدایی، در همان روستا به تحصیل مشغول بود و پس از شرکت در امتحانات نهایی سال پنجم، موفق شد که به مدرسه راهنمایی قدم بگذارد.

در این ایام، با وجود اینکه هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، فعالانه در راهپیمایی ها و مراسم های مذهبی شرکت می نمود و همیشه از منافقین بیزاری می جست و به مخالفت با آن های می پرداخت و در پایگاه مسلم بن عقیل (ع) روستای سرمستان، به نگهبانی از روستای خود مشغول بود و شب هایی که نوبت نگهبانی اش نبود، در بسیج می خوابید و می گفت شاید اتفاقی رخ دهد، باید در آنجا باشم و از همان ابتدا، علاقه به خصوص و ویژه ای به بسیج داشت و در سال ۱۳۶۵ بود که برای آموختن فنون نظامی به همراه چند تن از دوستانش به پادگان آموزشی پاگداشت و مدت ۲۲ روز در پادگان آموزشی دیر به دیدن آموزش های نظامی مشغول گشت و بعد از آن، به مدت یک ماه نیز در چادگان آموزشی شهید صدوقی بوشهر، دوره آموزش های تکمیلی را پشت سر گذاشت و پس از آن، روانه جبهه های نبرد نور علیه ظلمت گشت و در یامی که در جبهه اول نبرد با مزدوران بعثی بود، دلیرانه و پرشود به مبارزه خود ادامه می داد و مدت ۵۰ روز در خط مقدم فاو به رزم خود ادامه داد و پس از آن به عنوان نیروی داوطلب، در یکی از گردان های عملیاتی برای عملیات مهیا شد و پس از شرکت در عملیات کربلای ۴، توانست مأموریت خود را به اتمام رسانده و به آغوش خانواده برگردد و بعد از برگشتن از جبهه، برای ادامه تحصیل به مجتمع آموزشی شهید باغملائی بوشهر رفت و مدت ۲ ماه به درس خواندن مشغول بود که علت فقر مالی که دامنگیر خانواده وی بود، نتوانست به تحصیل خود ادامه دهد و برای بیرون آوردن خانواده خود از فقر و تهیدستی، به کمک پدرش شتافت و به کارگری مشغول شد. در سال ۱۳۶۷ بود که به کار کشاورزی مشغول گردید و بعد از مدتی کوتاه، در تاریخ ۱۳۶۷/۳/۱۸ همراه با کاروان سپاهیان محمد (ص) برای دومین بار، به جبهه های نبرد حق علیه باطل، اعزام گشت که سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۵/۲ در جبهه سلمچه به درجه رفیع شهادت نائل گردید.

وصیت نامه

با سلام و درود به پیشگاه ولی عصر، امام زمان (عج) و نائب بر حقش پیرجماران، امام امت، خمینی بت شکن وصیت نامه خود را شروع میکنم و از خداوند متعال خواهانم که این بار که دومین بار است وصیتنامه را می نویسم از من قبول و مرا به خیل شهدا پیوندد و از پدر و مادرم خیلی سپاسگذارم که مرا این چنین علی اکبر وار تربیت و ادب کردند تا بتوانم همچون شهدای کربلا در راه رسیدن به الله و تحقق بخشیدن به آرمان های انقلاب اسلام قدم بر دارم.

و شما ای پدر و مادرم: بدانید که من از روی آگاهی کامل این راه را که همان راه رسیدن به الله است. انتخاب نموده ام، و در این مورد هیچ گونه اجباری حکم فرما نبوده است و با توجه به دیدی که نسبت به اسلام داشتم این راه را برگزیده ام و برای رسیدن به آرزویم که همان شهادت فی سبیل الله است، گام برمی دارم.

اما وصیت من به تو ای پدرم این است که برای من ناله و زاری نکنید و فقط صبر را پیشه کنید که خداوند با صابران است. و می دانم که مرگ فرزند سخت و دشوار است، اما چه مرگی؟ آیا مرگ با ذلت و خواری؟ نه! هرگز چنین مرگی نمی خواهم. من انشا الله راهی که انتخاب کرده ام پایانش مرگ سرخ (شهادت) می باشد.

و اما تو ای مادرم که هرگز از رفتن من به جبهه ممانعت نکردی و همیشه می گفتی برو و خدا پشت و پناحت، از تو می خواهم که در مرگ من گریه و افغان ننمایی و خاک بر سر و روی خود نریزی و باید افتخار کنی که مرا این چنین زیبا تربیت نمودی که بتوانم به اسلام و مسلمین خدمت کنم و در همین راه هم به شهادت برسم.

اما وصیتم به به شما ای برادرانم این است که: اگر من شهید شدم، نگذارید که اسلحه ی افتاده ام بر زمین بماند. و از شما می خواهم که اسلحه ی به زمین افتادهام را بردارید و سنگر خالی شده ام را پر نمایید. همواره گوش به فرمان امام و امت باشید.

و از شما خواهرانم می خواهم که برای من گریه نکنید و موهای خود را نخرائید. وصیتم به تمامی فامیلهایم به خصوص خالوهایم این است که راه مرا ادامه دهید و همیشه در مراسمها شرکت فعال داشته باشید، تا انشاءالله به یاری خداوند پرچم جمهوری اسلامی ایران در سر تا سر گیتی به اهتزاز در آید.

و از مردم حزب الله مخصوصاً مردم حزب الله «سرستان» می خواهم که همواره و در همه احوال پیرو امام عزیز باشید و دستورات او را با دل و جان پذیرا باشید. در آخر اگر شهادت فی سبیل الله که سعادت است، نصیبم شد مرا در بهشت شهدای دوراهک دفن نمایید و برای سلامتی امام دعا کنید: خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگه دار.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران